

مذهب از دید « کارل مارکس »

برای آلمان نقد بر مذهب، عمدتاً بسر رسیده است و نقد بر مذهب پیش شرط همه نقدهاست.

موجودیت دنیوی خطا- پس از آنکه نیایش آسمانیش بر معبد و محراب مردود گردید- برملاء شده است. انسانی که در واقعیت افسانه ای آسمان ها، موجودی مافوق بشری را جستجو می کرده و فقط *بازتابی* از خویشتن را یافته است، دیگر به آن تن در نخواهد داد که فقط *تصویر بدلی* خودش، فقط یک «موجود» غیرانسانی را بیابد. او واقعیت حقیقی را جستجو می کرد و باید جستجو کند.

شالوده نقد غیر مذهبی عبارت از اینست که: این انسان است که مذهب را می آفریند و مذهب نیست که انسان را می آفریند. و در واقع مذهب خود آگاهی و عاطفه انسانی است که یا هنوز خود را نیافته و یا آنکه تاکنون خود را دوباره گم کرده است. البته انسان، موجودی انتزاعی نیست که خارج از جهان لمیده باشد. انسان در رابطه با جهان بشر، حکومت و جامعه است. این حکومت و این جامعه است که مذهب (یعنی) *جهان آگاهی وارونه* را می سازد. زیرا که *جهان وارونه* است و مذهب، تنوری عمومی این جهان است، خلاصه ای از دانه المعارف آنست، شکل عامه پسند منطق آنست، جوهر شرف معنوی آنست، شور و حرارت آنست، تائید اخلاقی آنست، مکمل تشریفاتی آنست، بنیان کلی تسلی و توجیه آنست. مذهب تحقق *افسانه ای* ذات انسانی است زیرا *سرشت بشری* دارای واقعیت حقیقی نیست. بنابراین مبارزه علیه مذهب، مبارزه مستقیم علیه آن جهانی است که عطر معنوی آن، مذهب می باشد.

فقر مذهب ضمن آنکه بیان فقر واقعی است، در عین حال اعتراض علیه فقر واقعی نیز می باشد. مذهب آه و فغان مخلوق در تنگنا افتاده است، احساس به یک جهان بی احساس است، همانطور که روح یک کیفیت بی روح است. مذهب تریاک مردم است.

مذهب از دید «کارل مارکس»

مذهب به مثابه خوشبختی تخیلی مردم است و از بین بردنش به مثابه مطالبه خوشبختی واقعی آنهاست. مطالبه کنار گذاشتن خیال پردازی ها در مورد کیفیت آنست، مطالبه کنار گذاشتن کیفیتی است که به خیالبافی ها احتیاج دارد. بنابراین نقد بر مذهب، نطفه نقد برزخی است که جلوه قدس آن، مذهب است.

نقد، گل های سیالی زنجیرها را پر پر کرده است، نه به خاطر آنکه انسان زنجیر خشک و کسل کننده ای را حمل کند بلکه به خاطر آنکه زنجیر را به دور افکند و گلهای زنده را بچیند. نقد بر مذهب، انسان را از اشتباه بیرون می آورد تا به این ترتیب فکر کند، عمل نماید، واقعیت خود را همچون انسان از اشتباه بیرون آمده و بر سر عقل آمده ای، ترسیم نماید و به این ترتیب بگرد خود و بگرد خورشید واقعی خویش بچرخد. تا زمانی که انسان بگرد خود بچرخد، مذهب فقط خورشید تخیلی ایست که بگرد انسان می چرخد.

بنابراین وظیفه تاریخ است که بعد از آنکه حقیقت آخرت از میان رفت، حقیقت دنیا را مطرح سازد. وظیفه فلسفه – که در خدمت تاریخ قرار دارد – اینست که بعد از برملا شدن اشکال مقدس از خودبیگانگی انسان، در وهله اول از خود بیگانگی را در اشکال نامقدس آن افشا نماید. به این ترتیب نقد بر آسمان مبدل به نقد زمین، نقد مذهب تبدیل به نقد بر حقوق و نقد الهیات مبدل به نقد بر سیاست می گردد.

قسمتی از مقدمه نقد بر فلسفه حقوق هگل

منبع: نشریه کارگر سوسیالیست شماره ۴۸ صفحه ۱۸

ترجمه: انتشارات نوید

بازنویس: یاشار آذری

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۳